

### متن پرسش

سلام علیک و جمیع مغفرتہ و غفرانہ و رضوانہ: با عرض پوزش و عذر و زحمت دوبارہی این کمترین، خدمت شما و دوستان سایت. باز پیشاپیش از اطالہ ی کلام و تزییع وقت جنابعالی و دوستان عذرخواہم و طلب عفو و حلایت دارم. نوشتہای را خدمت شما با کمال خاکساری و فروتنی تقدیم می‌کنم از باب گفتگوی با دوستانِ جانی.

بسم الله الرحمن الرحيم: «دعای افتتاح» و آینده‌ی قدسی پیش روی ما. تاریخ، تجلی زیست انسان‌هایی است که با اندیشه و رفتارشان آن را تعین می‌بخشند و صحنه‌های تاریخ، مشحون از فراز و نشیب داستان‌هایی از انسان است که به تاریخ رنگ و تعین بخشیده است و انسان برای حضورش در تاریخ، ناچار فکر و رفتاری است تا زندگی اش را سامان بدهد و این فکر و رفتار تاریخی که او در آن زندگی می‌کند را در آن نوع از سلوک و اندیشه قالب می‌زند و تعین می‌بخشد و در این میان ارتباط انسان با تاریخ و تعامل آن دو با یکدیگر طرفیتی خواهد بود از سویی انسان است که به تاریخ خودش معنا بخشیده است و از سوی دیگر این تعینی که تاریخ به خود گرفته است فضای بشر آن عصر را در بر می‌گیرد و در آن قالب و تعین می‌پروراند. البته این لایه‌ای از تحلیلی بود که شاید دچار اشتباه یا مشکلاتی باشد، اما آنچه فهم بنده از فضای تاریخی برایم مکشوف بود این بود که تاریخ، دارای اطواری است گوناگون و انسان نیز در این اطوار، گوناگون است و هر تاریخی فهم و فضای زیست خاص به خود را دارد که برای شناخت انسان، باید به تاریخ همان انسان رجوع کرد و از آن قالب به سراغ فهم و درک او از خود و عالم بود.

تاریخ غرب، بنیادش و سرمایه‌ی زیستی انسان‌اش بر مکتبی نهاده شده است که قالب و تعین فرهنگ آن را تشکیل می‌دهد، این بنیاد همان لیبرالیسم است که در درون خود بنیادهایی از انسان‌محوری و سرمایه داری و پوچ‌گرایی زاییده و مولد شده است و اگر بخواهیم امروز انسان را معنا کنیم بایست تاریخی که او را در برگرفته و بنیادی که به او تعین بخشیده و فکری که تاریخ او را تغذیه می‌کند را بشناسیم و بفهمیم تا بلکه بتوانیم به گفتگوی با انسان این تاریخ نایل شویم و با او سخنی نو را در میان گم‌گشتگی و حیرانی تاریخی که نتوانست جواب جان او را بدهد در میان بگذاریم و او را از بن‌بستِ نیهیلیسم تاریخ اش، به اشراقی که با تاریخ دیگر در عالم انسانی دیگر رخ نموده است معنا ببخشیم. انسانی که در مقابل تاریخ خود صورتی کامل از انسان را انتظار می‌کشد و تاریخی که منتظر است تا انسان او را در طلب نهایی خودش به تعین عصرش بیاورد، و این محتاج انتظار یعنی امید به

گشودگی آن افق پیش رو است از یک سو و از یک طرف نیازمند گفتگو و به میان آوردن باب سخن از آن طلوع و آن افق با بشری است که چیزی پیش روی آینده ی خود نمی‌یابد تا بتوان با این گفتگو او را متوجه ی تاریخی از انسان کرد که تعین و تجلی انسانی است که صورت قدسی این تاریخ خواهد بود و طلب متعالی فطرت انسان هایی است که در این بی‌معنایی تاریخ به دنبال دل آرامی می‌گردند، اما افقی را پیش روی خود برای دلگرمی امید به آن طلوع تاریخی ندارند. و درست انقلاب اسلامی همین جاست «محل و بستر طلوع امید نا امید تاریخ نیهیلیسم و سرگشتگی و حیرانی بشر امروز.»

این سخن بنده حرفی نیست که با این بیان تمام شود، بلکه نیاز به گفتگویی دارد با نظر به حضوری که باید پیش روی انسان امروز قرار گیرد، تا برای نجات خود از تاریخ امروزینش در دل اشراقی جدید که با انقلاب اسلامی طلوع کرده است حاضر شود و سلوک کند در افق آن غایت و آن اصلُ الانسان را بیابد و در آن صورت است که ما می‌توانیم صورتی جدید را از تاریخ با بشر بچشمیم، و این همان غایت رسالت و نبوت انبیا و همان مآل و آمال قدسی تاریخی بود که با انبیا آغاز شد، اما در میانه افکار و اندیشه های مادی و الحادی تاریخ کم فروغ و گاهی در پس پرده ی حجاب قرار گرفت تا انسان ها برای فهم و درک آن حقیقت با افقی نو و حضوری دیگر به سراغ آن بیایند، و کم نبوده است اشراق آن حقیقت در صفحات تاریخ و نوید به آینده ی قدسی انسان، تا مبدا انسان را یأس تاریخی دچار شود و از زندگی ذیل اندیشه ی قدسی ببرد.

همیشه تاریخ در نبرد حقیقت با باطل، در فراز و فرود بوده است و اینگونه نبوده که انسان از دستیابی به حقیقت محروم باشد. آری! از حقیقت محروم بوده اما از دستیابی به آن نه، هرگاه در تاریخ انسان رجوع به حقیقت کرده است تاریخ در عالی‌ترین وجه از زیست انسان قرار گرفته و انسان ها در بهترین صورت از تعامل با یکدیگر قرار داشتند و آنگاه که بشر از حقیقت رخ بر تابید با جلوه ای از تاریخ روبرو شدیم که حتی مورخان از ثبت وقایع آن شرم دارند.

حضور انسان صنعتی بعد از رنسانس و تاریخ قهر انسان با معنویت و شروع و آغاز جگ های جهانی اول و دوم از این قبیل است. حال سخن و کلام در این است که سخنی نو از تاریخی جدید به گوش رسیده است این صدا، صدایی است آشنا که برای آنکه بتوانیم آن را به گوش بشر امروز برسانیم بایست از میانه ی آفت تحجر و آسیبِ تجدد بگذریم؛ راهی است بس دشوار اما ممکن.

حضور در فردایی از تاریخ با افقی قدسی و حقیقی در نظر به انسانیت انسان ها و آن صورت کامل و کمال انسان که وجه حقیقت انسان هاست و آن طلب گمشده‌ای است که در درون جان آدمی هست که نه دیروز ماست و نه امروزمان، بلکه افقی است فردایی و غایتی است سخت معنوی، از آنجهت که انسان دیگر به این آزادی های طبیعی و مادی خود راضی نمی‌باشد و در پی گشودگی و آزادی دیگری است که خود را فراتر از آنچه که بود و آنچه که هست بیابد، و از این سرگشتگی هر روزی خود در میان تنوعات و توهمات و تخیلات، عقلی را بچشد که در عین التذاد، دل آرام اوست و نه دل آزار و موجب

دل‌مردگی او. انسان امروز در اوج دسترسی اما با هزاران مانع و دل‌مردگی و محدودیت و سرگشتگی و نا آرامی و اضطراب و سرگردانی در میان انتخاب‌های عالم ماده محصور شده است و نمی‌داند که تمام این سرگردانی و سرگشتگی‌اش ریشه در تاریخ و اندیشه‌ای دارد که او را در بر گرفته است و ای کاش که با او با «زبان فهم او» که «زبان گشودگی و در آغوش گرفتگی» او در طلبی است که او در پی آن است با او سخن بگوییم. زبانی که اشارت است به خودش در طلب کمالی که در خود بایست به دنبال آن باشد. زبانی که عبارت‌ها، در عین کلمه‌بودن‌شان همان کلمات گمشده‌ی او هستند برای طلبی که دارد. اگر این زبان گفتگو و این تعامل قلوب صورت بگیرد راهی است برای حضور در تاریخی که انسان‌ها در طلب حقیقت، جان یکدیگر می‌شوند و نه رقیب.

باید به این اندیشید که کافی است فقط این افق نورانی و این تلالوئ اشراقی امروزین را که در نهاد درونی انسان نهفته شده است را کنار بزنیم، تا او حقیقت را در مقابل به نظاره بنشیند.

بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود      او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود      طلب ازگمشدگان لب دریا می‌کرد

انسان، ساحت قدسی‌اش بسیار شدیدتر و عمیق‌تر و زنده‌تر است و اگر او را به آن ساحت و لایه‌ی درونی وجودش رهنمون کنیم عطش حضور در آن لایه‌ها برایش آتشین خواهد بود و او برای نیل به آن تاریخی جدید و حضوری جدی از زندگی را خواهد یافت، و فقط سخن در این است که متأسفانه این حقیقت در تاریخ اومانیسم گم شد و بشر، خود را در خودبنیادی خودش محصور تخیلات و توهمات عالم مدرن کرد، و این حیرانی و سرگردانی این عصر، ثمره‌ی تاریخ عالم مدرن است. و خرق این حجاب تاریخی که انسان را فراگرفته است جز با حیات تاریخ قدسی که مطلوب جان انسان است و جانان را در مقابل انسان قرار می‌دهد امکان پذیر نخواهد بود. و اگر این صورت از تاریخ در پیش روی انسان قرار بگیرد و رخ بنماید این انسان فریاد خواهد زد که:

آن‌که عمری در پی او می‌دویدم کو به کو      ناگهانش یافتم با دل نشسته رو به رو

این همان حقیقت فقری و عین‌الربطی انسان است که کافی است با این حقیقت فقری و هویت تعلقی خویش که فصل ممیز اوست و هویت معنایی او نیل به این حقیقت است آگاه شود، بعد از آن در دامن پر مهر حقیقت از شیر جان ملکوت تغذیه خواهد کرد. انسان بر خلاف اندیشه‌ی اومانیسمی و خود بنیادین هویتی مستقل و بریده‌ای ندارد که سیرش فقط عرضی باشد و محدوده‌ی حرکتش ارض قرار بگیرد. انسان، هویتی غیر مستقل دارد که عین اتصال و پیوند با خداست و این پیوند هم در محدوده‌ی تن آدمی نیست که انسان به چشم سر به آن نیل شود، بلکه سخن از محدوده‌ی جان و روح آدمی است و بدن در تدبیر و تسخیر آن حقیقت مقدس است. بنابراین انسان، گسیخته نیست، بلکه آویخته به ملکوت عالم است که حرکتش نیز طولی است و نه عرضی، و اینچنین انسانی نه فقط

در محدوده ی ارض توان سیر دارد، بلکه حضوری در فراتر از زمین و حدود ماده در انتظار اینچنین انسانی است که امروز در وجه بی‌قرارتترین تاریخ دارد زندگی می‌کند. مولوی چه خوش می‌گوید:

جمله‌ی بی‌قراریت از طلبِ قرار توست      طالبِ بی‌قرار شو تا که قرار آیدت

انسان با خودش قهر نیست، بلکه از «ناخودش» که آن را «خود» پنداشته، فراری است و از وحشتِ این کابوسی که طبیعت برایش ساخته مجبور است و نه آزاد، بر خلاف آنچه که طلب می‌کند و در پی آزادی می‌گردد هر روز دارد خود را گرفتار سرگرمی‌هایی می‌کند که از «خودش» او را دورتر و دورتر می‌کنند. آری! ذات عالم مدرن، بی‌قراری است و ثمره ی زندگی در این تاریخی که تعیین‌اش را از این عالم گرفته است، بی‌قراری و پریشانی و اضطراب و افسردگی است.

«در زمین دیگران خانه مکن / کار خود کن کار بیگانه مکن.» مولوی خوب اشاره می‌کند که انسان امروز دارد در زمین بیگانه ای که از آن خودش و از آن تاریخی که متعلق به او نیست، خانه می‌کند و آشیانه می‌سازد و با آن انس می‌گیرد و به آن دل می‌بندد و با آن زندگی می‌کند. خطری و جهالتی بدتر از این سراغ داری!!!!؟؟؟ جهالتی تاریخی که حیات بشر را در مخاطره‌ای جدی در آینده روبرو می‌کند. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلَّذَا الْأَخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ» (انعام/۳۲) این آیه شریفه سوره‌ی انعام به خوبی خطر تاریخِ دنیازدگی را به انسان گوشزد می‌کند و راه‌گذر و گذار از این بی‌معنایی تاریخ و دنیازدگی و پوچ‌انگار را، «تعقل» می‌داند، عقل و خرد قدسی که انسان را با فهمی دیگر از انسان و تعامل با دنیا در بستر شکوفایی در فطرت‌اش صورت می‌گیرد، نه آن عقل معاشی که امروز صورت مکر و دغل‌بازی و فریب انسان‌ها شده است.

خوب است تا بار دیگر با فهمی دیگر از تاریخ و عالمی که در آن قرار گرفته ایم به قرآن و تاریخ و اندیشه‌های ناب و عمیق از آیات و روایات‌مان رجوع کنیم و بازگردیم و با انسان سخن بگوییم. باید سخن بگوییم از اینکه ما در ظاهری از عالم دنیا با دنیا در ارتباط قرار گرفته‌ایم، ولی عالم‌هایی پیش روی ماست که پشت به آنها در ظاهری از آنچه در آن هستیم مشغولیم، و این کلافگی و سردرگمی ما از این جهت است که افق‌هایی در پیش داریم اما نمی‌دانیم چه باید بکنیم! نمی‌دانیم چه می‌خواهیم و یا چه بایست بکنیم؟ این جاست که دقیقاً آیه‌ی شریف سخن از خرد و فهمی دیگر را به انسان گوشزد می‌کند که ای انسان! هوشیار باش که آن خیر برتر و لذت برقرار و عیش دائمی که در پی آنی، اینی نیست که در آن قرار داری، متذکر خودت باش تا از درونت پنجره‌های ورود به تعالی را باز کنی و با خودبودن و با برتر بودن دیگر، عالم را تجربه کنی، آنچنان که پیامبران و اصحاب‌شان به آن «بودن» و به آن «حضور» تن دادند و خود را در آن حاضر کردند.

اگر سخن از «دعای افتتاح» به میان می‌آید از آن روست که این دعا در بنیاد خود سخن از حضوری گوناگون از انسانی دیگر در غایت تاریخ بشر دارد. سخن از تعالی و تقدس انسانی که سال‌ها در نکبت تاریخ‌های ساختگی و جعلی، خلاف فطرت بشر بر جان او تحمیل کرده‌اند و حال، در این «دعا» نوید

طلوعی تاریخی است که انسان هایی در قامت توحید به صحنه می آیند تا انسان را به آن زیست حقیقی و اصالت انسانی شان رهنمون کنند، دعایی که با ثنا و دلال و ناز توحیدی آغاز می شود و با تجلی قهر و جلالت حق، نکبت و نحوست استکبار را درهم می شکند و در پایان، به شکوه عزت و سلطنت توحید و عظمت غلبه‌ی سلطان، به انسان نوید شروع تازه‌ای از تاریخ را بشارت می دهد.

آری! به خدا قسم اگر «دعای افتتاح» را در تجلی زنده توحیدی اش که فتح و فتوح آینده ی قدسی انسان فردایی است نخوانیم و با آن انس نگیریم، چیزی بیش از لقله‌ی لسان و فشار روان، عایدی نخواهد داشت. آری! البته که از ثوابش محروم نمی شویم، اما باید به این فکر کنیم که چیست آن بشارت‌ها و اشارت‌ها و نظرگاه‌هایی که انسان را به آن متذکر می کند و هر شب این سفره گسترده را پهن کرده است؟ آیا نه این است که حق، با زبان «انس» و «دعا» با انسان به سخن در آمده است تا او را در تاریخ فردای خودش در بر بگیرد و از رنج پوچی دوران و سردرگمی کوران معنویت و صفا رهایی ببخشد؟ به جان دوست قسم که این دعای مشحون از معارف و مدارج، سخنی است آخرازمانی با بشری که به دنبال راه رهایی می گردد و می خواهد بند تاریخ ظلم و جور را بگسلد و به دنبال راه نجات بخش تمدنی می باشد.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَجِيبُ الشَّيْءَ بِحَمْدِكَ وَ أَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنِّكَ وَ أَيْقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ» خدایا من ستایش را به وسیله حمد تو می گشایم و تویی که به نعمت بخشی خود بندگان را به درستی واداری و یقین دارم که براستی تو «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي» مهربانترین مهربانانی اما در جای گذشت و مهربانی ولی سخت‌ترین کیفرکننده‌ای در «مَوْضِعِ النِّكَالِ وَالنَّقْمَةِ وَ أَعْظَمُ الْمُتَجَبَّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ» جای شکنجه و انتقام و بزرگترین جبارانی در جای بزرگی و «وَالْعَظَمَةَ اللَّهُمَّ أَذْنُتُ لِي فِي دُعَائِكَ وَ مَسْئَلَتِكَ فَاسْمَعْ يَا سَمِيعُ» عظمت. خدایا! تو به من اجازه دادی در این که بخوانم و از تو درخواست کنم پس ای خدای شنوا «مَدْحَتِي وَ أَحِبُّ يَا رَحِيمُ دَعْوَتِي وَ أَقِلْ يَا غَفُورٌ عَثْرَتِي فَكَمْ» یا مدح و ثنایم را بشنو و پاسخ ده، ای مهربان خواسته ام را، و نادیده‌گیر ای آمرزنده، لغزشم را. ای «إِلَهِي مِنْ كُزْبِهِ قَدْ فَرَجْتَهَا وَ هُمُومٍ قَدْ كَشَفْتَهَا وَ عَثْرَهُ قَدْ أَقَلْتَهَا» معبود من چه بسیار گرفتاری که برطرف کردی و چه بسیار اندوه که زدودی و لغزشها که چشم پوشیدی «وَ رَحْمَهُ قَدْ نَشَرْتَهَا وَ حَلَقَهُ بِلَاءٍ قَدْ فَكَّكْتَهَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ» و مهر و رحمت که گستردی و زنجیر بلا که از هم باز کردی ستایش خاص خدایی است که نگیرد «صَاحِبَهُ وَ لَا وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ» همسری و نه فرزندی و نیست برایش شریکی در فرمانروایی و نیست برایش یآوری «مِنَ الذُّلِّ وَ كِبْرُهُ تَكْبِيرًا.»

این سطوری از اوایل و آغاز دعا می باشد شما نگاه کنید چگونه در میانه لطف و قهر با نظر به جامعیت به حق شروع به حمد و ثنا می کند و در یگانگی توحیدش در همان ابتدای دعا خود را غرق در این حضور حق می کند و دعا را از زبان حق می خواند و خود را در برابر عظمت او هیچ می یابد و همه را از

او و به او می بیند، تا ادامه فرازهایی دیگر خصوصا فرازهای پایانی این دعای عظیم که خدا در تعین قدسی انسان‌های معصوم در تاریخ به نظاره می نشیند و به حضور حق در دل تاریخ انسان ها و ذلت تاریخ مستکبران و گردنکشان گواهی می دهد و در نهایت به ظهور آخرین جلوه‌ی تاریخی حق در قامت نهایی‌ترین انسان و اصیل‌ترین صورت از انسان به طلب می نشیند، و از خداوند همراهی و همدمی و همراهی با آن صورت و تعین کامل و اصل الانسان را می‌خواهد.

خدا می‌داند که اگر زبان درازی نبود یا از اطالهی کلام و طولانی‌شدن کلمه‌ها نمی‌هراسیدم، تک تک فرازهای «دعای افتتاح» را می‌آوردم و ذیل آن، اشارت‌های طلوع فتوحات آینده‌ی تاریخ بشر را نشان می‌دادم. اما نه خود را در این قامت می‌بینم و نه این نوشته را تاب بیش از این می‌آید. رسالت این نوشته، اشارتی است به فتوحات تاریخی آینده‌ی انسانی که انسان‌ترین انسان‌ها را در پیش روی خود حاضر می‌بیند و می‌شناسد و این آینده را در تاریخ جز بر جبین و پیشانی بلند انقلاب اسلامی تشیع ایرانی نمی‌شناسیم. خدا نکند کسی «دعای افتتاح» را بخواند اما اشارت‌های توحیدی آن را در تاریخ انقلاب اسلامی نیابد، یا به انقلاب اسلامی پیوند نداشته باشد. (البته این نظر ناقص و قاصر بنده است) چیزی جز قساوت عایدش نمی‌شود. (البته قساوت به معنای ندیدن تعین حق در صورت‌های تاریخ و گم‌کردن راهی که رسیدن به آن غایت و دعوت این دعا می‌باشد).

سخن در این منظر بسیار و این حقیر ناتوان‌تر از گفتن‌اش و خلق، از شنیدنش... التماس دعا

#### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: می فرمایید: هر تاریخی فهم و فضای زیست خاص به خود را دارد که برای شناخت انسان، باید به تاریخ همان انسان رجوع کرد و از آن قالب، به سراغ فهم و درک او از خود و عالم بود. و اگر بخواهیم امروز انسان را معنا کنیم بایست تاریخی که او را در برگرفته و بنیادی که به او تعین بخشیده و فکری که تاریخ او را تغذیه می‌کند را بشناسیم و بفهمیم تا بلکه بتوانیم به گفتگوی با انسان این تاریخ نایل شویم.

در کلام فوق جایگاه انقلاب را به خوبی تعیین کرده اید که چگونه می توان با بشر گرفتار نیهیلیسم باب گفتگو را باز کرد تا به گفته شما مبدا انسان به یأس تاریخی دچار شود و از زندگی ذیل اندیشه قدسی مایوس شود. زیرا سخنی نو از تاریخی جدید به گوش رسیده است، این صدا، صدایی است که برای فطرت ها آشنا است و برای آنکه بتوانیم آن را به گوش بشر امروز برسانیم بایست از میانه آفت تحجر و آسیب تجدد بگذریم؛ راهی است بس دشوار اما ممکن. و بنده سخت بدان معتقد هستم و در جواب گله‌های کار بر محترم سؤال شماره ۳۴۹۱۹؛ که او به خوبی از تنگناهایی سخن به میان آورد که حکایت از آن داشت که ما هنوز، نه انقلاب اسلامی و نه تاریخ خود را درست شناخته‌ایم و نه این نسل را؛ عرض شد. بنده هم در همراهی با ایشان همچنان عرض کردم: تصور بنده آن است راه عبور از این

مشکل که البته مشکلی است در بین خودمان و نه در بین آن خانم‌های به اصطلاح بی‌حجاب؛ به این راحتی‌ها نمی‌باشد و خون دلی که به نظر می‌آید رهبر معظم انقلاب می‌خورند، از ماها می‌باشد. پیشنهاد می‌شود رفقا به گله‌های آن کار بر محترم نیز رجوع فرمایند.

و به گفته جنابعالی هم انسان آخرالزمانی انسان دیگری است و به آزادی‌های طبیعی و مادی خود راضی نمی‌باشد و در پی گشودگی و آزادی دیگری است که خود را فراتر از آنچه که بود و آنچه که هست بباید، و از این سرگشتگی هر روزی خود در میان تنوعات و توهّمات و تخیلات، عقلی را بچشد که در عین التذاذ، دل آرام اوست و نه دل آزار و موجب دل‌مردگی او؛ در این رابطه عرایضی در بحثی که نسبت به سوره مرسلات به میان آمد؛ همان طور که فرموده اید زبانی باید به صحنه آید که همدیگر را بفهمیم، در آن صورت به گفته جنابعالی: اگر زبان گفتگو و در راستای آن، تعامل قلوب صورت بگیرد، راهی است برای حضور در تاریخی که انسان‌ها در طلب حقیقت، آینه یکدیگر می‌شوند و نه رقیب یکدیگر. واقعا باید به حقیقت فقری و عین‌الربطی انسان فکر کرد، اگر باید به ریشه‌ها برگردیم، آیا جز این است که اصیل‌ترین بنیان و ریشه هر انسانی همان «وجود» است که انسان در آن سکونت دارد و سُکنی می‌گزیند؟ امری که جناب صدرالمتألّهین در نگاه حکمت متعالیه خود متذکر آن شد و حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در رابطه با شخصیت او فرمودند: «ملاصدرا و ما ادراک ما ملاصدرا؟» و یا رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: به گمان ما فلسفه اسلامی در اسلوب و محتوای صدرایی جای خالی خویش را در اندیشه انسان این روزگار می‌جوید و سرانجام آن را خواهد یافت.

با چنین بازگشتی به خود یا به «وجود» می‌توان جایگاه دستورات شریعت الهی را که راه ارتباط وجودی ما است با وجود مطلق - که همان کمال مطلق است - درک کرد. به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» هرچند ما هنوز نسبت به این گستردگی که در نسبت ما با «وجود» و با تاریخ پیش می‌آید، تأمل کافی و دقیقی نکرده‌ایم تا معلوم شود اگر انسان‌ها در این آخرین دوران، در اصیل‌ترین بنیان خود حاضر نشوند، با مشغول شدن به توهّمات بسی گسترده، سهمگین‌ترین تلاش‌ها را در نفی خود به کار می‌برند.

توجه به امر فوق به گفته شما منجر می‌شود تا بار دیگر با فهمی دیگر از تاریخ و عالمی که در آن قرار گرفته ایم به قرآن و تاریخ و اندیشه‌های ناب و عمیق از آیات و روایات‌مان رجوع کنیم.

بنده کاملا با سخن شما در رابطه با دعای افتتاح موافق هستم که می‌فرمایید: آن دعا، نوید طلوع تاریخی است که انسان‌هایی در قامت توحید به صحنه می‌آیند تا انسان به زیست حقیقی و اصالت انسانی‌شان رهنمون شود. دعایی که فتح و فتوح آینده قدسی انسان فردایی است. انشاء الله سخنان شما وسیله ای شود تا همه ما با نسبت به حضوری که در فردای تاریخی خود باید داشته باشیم با دعای شریف افتتاح روبرو شویم. موفق باشید.

